

ظهور زبان فارسی جدید



درباره ظهور زبان فارسی جدید در اواخر قرن سوم هجری در شرق ایران مطالب زیادی نوشته شده است؛ اما متأسفانه هنوز ابهاماتی در مورد اصطلاحاتی چون دری ، فارسی ، پهلوی و غیره در این منابع وجود دارد. شاید چند یادداشت تاریخی در این مورد بتواند در روشن ساختن موضوع سودمند باشد .

نخست باید اطلاعاتی درباره مردم و نواحی مورد بحث و تقسیمات جغرافیائی و فرهنگی ایران ، بویژه در زمان تسلط اعراب ، بدست آورد . يك فرد ایرانی به معنای باستانی و فرهنگی کلمه ، نه به معنی سیاسی کنونی کشور شاهنشاهی ایران ، کسی است که به یکی از زبانهای ایرانی به منزله زبان مادری خود سخن گوید .

* رئیس مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلوی و استاد مطالعات ایرانی کرسی

آقاخان در دانشگاه هاروارد .

در قرن اول هجری سخنگویان به زبان فارسی از بین‌النهرین تا ترکستان چین و از روسیه جنوبی تا رود سند پراکنده بودند. در زمان حاضر هیچ فردی که به زبان فارسی سخن گوید در ترکستان چین باقی نمانده است و در ترکستان روس نیز عده متکلمان به زبان فارسی معدود است. آنچه امروز از سرماتیها، آلاها و دیگر ایرانیان ساکن استپهای جنوب روسیه باقی مانده تنها عبارتست از زبان «آسی» در قفقاز شمالی. از طرف دیگر نواحی مکران و بلوچستان تا رود سند اکنون در درجه اول مسکن بلوچهاست و افغانها یا سخنگویان به زبان پشتونیز تا درون ایالت شمال غربی شبه قاره هند گسترده شده‌اند؛ در حالیکه در این نواحی در زمان پیغمبر اسلام، هندیها و حتی غیر آریائی‌ان می‌زیستند.

دوم اینکه مردم ایران را در طی تاریخ می‌توان به دو گروه غربی و شرقی که بوسیله دشتهای کویر و لوت از هم جدا شده‌اند تقسیم کرد. گروه غربی در آن زمان همرنگ‌تر یا یکدست‌تر از گروه شرقی بود. گروه شرقی خود نیز به دو شاخه فرعی غربی و شرقی تقسیم می‌شد. شاخه غربی گروه شرقی را من «محور بخارا، هرات، قندهار» یا «محور زردشتی» و شاخه دوم را «محور فرغانه، بلخ، کابل» یا «محور بودائی» می‌نامم. این هر دو شاخه در مسیر راههای تجارتی بین آسیای مرکزی و هندوستان اقامت داشتند. طبق اسناد موجود زبانهای ادبی ایرانی رایج در آسیای مرکزی در آن هنگام یکی سغدی در مشرق و دیگری خوارزمی در مغرب آن ناحیه بود. هر چند آثاری از زبان پارتی در خراسان بدست نیامده، اما می‌توان تصور کرد که شاید هنوز این زبان، بی آنکه رواج وسیعی داشته باشد، یکی از زبانهای ادبی بود. در ناحیه فرهنگی بلخ - کابل نیز زبان کوشانی - باختری به خط تصرف یافته یونانی نوشته می‌شد. در سراسر مغرب ایران و ناحیه‌ای که از تیسفون تا مرو گسترده بود زبان کتبی رسمی امپراطوری ساسانیان «فارسی میانه» بود که معمولا پهلوی نامیده می‌شد (هر چند که واژه «پهلوی» از کلمه «پارتی» مشتق می‌باشد). علاوه بر این، شاید برخی از لهجه‌های ایرانی هم به الفبای آرامی و یا ارمنی و یا

سایر خطوط نوشته می شده که ما اکنون از آن مطلع نیستیم .

لهجه های گفتاری ، نه نوشتنی ، بدون شك زیاد بوده و اطلاعات ما در این باره از کتابهای جغرافیائی مؤلفانی چون المقدسی ، ابن حوقل و دیگران مایه می گیرد . در حال حاضر در هر يك از زبانهای کردی ، فارسی ، بلوچی و پشتو و زبانهای پامیر لهجه های متعدد وجود دارد و می توان تصور کرد که در هزار سال پیش تعداد این لهجه ها بمراتب بیشتر از امروز بوده است . گرچه مؤلفان کتابهای عربی و فارسی اغلب زبانهای نوشتاری و لهجه های گفتاری را با یکدیگر مخلوط کرده اند اما علاقه عمده آنان بیشتر متوجه زبان های کتبی بوده است . حال باید دید که پس از فتوحات اعراب زبانهای نوشتاری ایرانی به چه سرنوشتی دچار شدند .

هنگامی که اعراب امپراتوری ساسانیان را تصرف کردند با زبان پهلوی که زبان کتبی و رسمی دستگاه اداری بود مواجه شدند . بخوبی معلوم است که عربها استفاده از این زبان را در شرق تا خلافت عبدالملک (۵۷۶ / ۶۹۷ م .) ادامه دادند و در خراسان آن را تقریباً تا آخر خلافت بنی امیه یعنی تا زمان حکومت نصر بن سیار (۱۲۴ هـ / ۷۴۲ م .) بکار می بردند . اما اعراب به چه زبانی غیر از عربی با اتباع ایرانی خود سخن می گفتند ؟ گرچه می توان گفت که بعضی از آنان لهجه های گوناگون ایرانی را آموخته بودند ، اما کاملاً روشن است که بطور کلی عربها زبان گفتاری عمومی ، رسمی و اداری دربار ساسانیان را که به زبان کتبی پهلوی نزدیک بود ، بکار می بردند . این زبان « دری » یا « پارسی دری » نامیده می شد و زبان گفتاری ارتش و کارمندان اداری در زمان ساسانیان از بین النهرین تا مرو بود . اعراب از همین زبان استفاده کردند و حتی آن را به ناحیه هایی که در شرق تسخیر کرده بودند و به امپراتوری ساسانی تعلق نداشت ، گسترش دادند . بدین ترتیب زبانهای سغدی ، خوارزمی ، کوشانی - باختری و دیگر گویشها جای خود را به « دری » که توسط اعراب انتشار یافته بود ، دادند .

از آنچه گفته شد چنین برمی آید که در زمان خلافت عباسیان در مشرق ایران

به عربی نوشته می‌شد، اما دری‌زبان محاوره‌ی بین ایرانیان و اعرابی بود که در فلات ایران و آسیای مرکزی سکنی‌گزیده بودند. البته لهجه‌های گوناگون ایرانی همچنان به حیات خود ادامه دادند و به این لهجه‌ها و نیز به زبان دری شعر سروده می‌شد. پهلوی هم هنوز مورد استفاده بود، اما کاملاً به زردشتیان اختصاص یافته بود و اغلب تنها در میان مؤبدان و دیگر روحانیان زردشتی به کار می‌رفت.

شاعران نخستین کسانی بودند که اشعار دری خود را به خط عربی نوشتند. چون شاعران بیشتر در باره عشق و شراب سخن می‌گفتند تا دین، بسیاری از دانشمندان معاصر اولین اشعار دری را که به خط عربی نوشته شده بود ضد اسلامی دانسته‌اند. از طرف دیگر چون بسیاری از مؤلفان جدید نیز اسلام و عرب را یکسان می‌دانند، چنین تصور می‌کنند که احساسات ضد عرب که در نوشته‌ها ابراز شده است باید ضد اسلامی باشد و این عقیده البته پوچ است چه ما اطلاعاتی در باره نهضت ضد عرب شعوبیه داریم و می‌دانیم قسمت عمده آن ضد اسلامی نبوده است.

به عقیده من ظهور فارسی جدید مقارن با نهضتی بود که برای رها ساختن فرهنگ اسلامی از بستگی انحصاری آن به زبان عرب و ادب بدوی برپا شده بود. در زمان طاهریان و سامانیان اسلام از حد تصور یک زبان و یک رهبری واحد مذهبی و فرهنگ واحد فراتر رفت و در نتیجه جنبه جهانی یافت و آماده تغییرات بسیار شد. پس نوشتن زبان فارسی جدید به خط عربی یک نهضت ضد اسلامی و حتی ضد عربی نبود بلکه یک تحول طبیعی از جانب ایرانیان مسلمان بود. این موضوع که بسیاری از شعرای اولیه احساساتی بروز می‌دادند که با اسلام موافق نبود نباید هیچ‌یک از کسانی را که به طبع شاعران در هر زمان و مکان آشنا هستند متعجب سازد. شاعران هر رنگ جماعت نیستند. بنابراین مثلاً احساسات دقیقی به دین زردشت را باید همانند احساس یک شاعر امروزی روس پنداشت که در مدح تزار شعر می‌سراید! در هر حال مطلبی که در این مقاله مورد علاقه ماست چگونگی تغییرات زبان فارسی است.

فردوسی به زبان دری که کاملاً به زبان پهلوی نزدیک بود شعر می‌سرود؛ و گرچه او را عموماً به عنوان بنیان‌گذار ادبیات فارسی جدید می‌ستایند، اما بنظر من او در حقیقت آخرین نماینده دوره فارسی میانه بود. فردوسی يك گذشته مرده رانه تنها در مندرجات شاهنامه بلکه در زبان آنهم حفظ کرد. اما بزودی پس از فردوسی «دری» به فارسی جای سپرد. فرق بین این دو به طرزی شیوا در عبارتی از يك کتاب ادبی فارسی به نام «سندباد نامه» نمایان شده است.

در مقدمه این کتاب نوشته شده است که کتاب به فرمان امیر نوح بن منصور سامانی از پهلوی به دری ترجمه شده است. تاریخ ترجمه شاید در حدود ۳۷۰ هجری (۹۸۰ م -) بوده باشد. بعدها (در ۵۵۶ ه / ۱۱۶۰ م) این کتاب از دری به فارسی ترجمه شد زیرا که مردم به خواندن سبک ساده و بی پیرایه دری مایل نبودند. همچنین از اشاره دولتشاه گرد آورنده گلچین اشعار فارسی پیداست که شعر ساده رودکی چند قرن بعد بواسطه سادگیش مورد تمسخر قرار گرفته بود. پس دری و فارسی عبارتند از دو سبک از يك زبان که اولی ساده و بدون عربی است و دیگری انباشته است از واژه های عرب. به عبارت دیگر «دری» نماینده پیوستگی به پهلوی بود، در حالی که فارسی وسیله جدیدی بود برای آراستن ادبیات زبان.

با رشد زبان فارسی جدید استعمال زبان عربی رو به کاهش گذاشت، تا اینکه ترکه‌های قره خانی آسیای مرکزی را تسخیر کردند. این طایفه با خود يك سنت فرهنگی ترکی پیش از اسلام و از جمله خطی را همراه آوردند که شبیه سنت ایرانیان در برابر اعراب چند قرن پیش بود.

فقط در آن هنگام بود که در آسیای مرکزی و خراسان فارسی جانشین عربی شد و همان نقشی را در باره ترکه‌ها ایفا کرد که عربی نسبت به ایرانیان کرده بود. این تساوی نقش‌ها حیرت‌انگیز است. زیرا قره خانیان يك زبان و ادبیات ترکی اسلامی بوجود آوردند، درست همانگونه که ایرانیان در زمان سامانیان يك زبان ادبیات فارسی اسلامی ایجاد کردند. همانطور که رنسانس جدید ایران در زمان سامانیان در شرق آغاز و سپس در هر جا گسترده شد به همان ترتیب هم آزادی

سنت‌های ترکی اسلامی توسط قره خانیان شروع شد و از آن پس هر جا که ترک‌ها رفتند انتشار یافت. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که سلجوقیان مردمی بی‌خط و فرهنگ بودند و برای آنکه بتوانند حکومت کنند چاره‌ای جز اخذ فرهنگ ایرانی نداشتند. ملکشاه بیش از آنچه يك ترك به شمار آید فرمانروائی ایرانی بود. بدین ترتیب دیگر نباید نکتهٔ ابهامی در بارهٔ «دری»، «فارسی» و ظهور زبان فارسی جدید باقی بماند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی